



فهرست

۲.....	موضوع: فقه روابط اجتماعی/عدالت
۲.....	پیشگفتار
۵.....	تفاوت اخلاق شرعی با اخلاق سکولار
۶.....	تفاوت اخلاق شیعی با اخلاق سنی
۷.....	مسئله دوم.....
۷.....	نتیجه سوم مباحث قبل



موضوع: فقه روابط اجتماعی/عدالت/

پیشگفتار

در ادامه مباحثی که در باب عدل و ظلم هست ان شاء الله بحث خواهیم کرد و به دلیل فاصله فراوانی که با جلسه قبل اتفاق افتاده است، یک مرور چند دقیقه‌ای هم بر ساختار مباحث فقه روابط اجتماعی خواهیم داشت و هم اشاره‌ای به سیر این مبحث تا به آغاز مباحثی که خواهد انجام شد برسیم.

همان‌طور که ملاحظه کردید و بارها گفته شده است ما در فقه‌مان به دلیل لااقل تحولات موضوعی که رخ داده است و گستره‌ای که زندگی بشر پیدا کرده است و دامنه‌ای که ساحت مختلف جامعه امروز پیدا کرده است، نیازمند هستیم به اینکه فراتر از مسائل متفرقه مستحدثه یا فصل‌هایی ضمن کتاب‌ها و ابواب موجود، پرداخته می‌شود که آن هم ضرورت دارد، در هر یک از این حدود شصت باب فقه و هر کتابی از این حدود شصت کتاب فقه، نیاز به طرح مسائل مستحدثه متناسب با هر بحث هست و احیاناً نیاز هست در هر کتابی بخشی یا فصل‌های جدیدی اضافه شود علاوه بر این دو کار، چه افزودن تک مسئله‌های نو، در کتاب‌های موجود و چه افزودن بخش یا فصل‌هایی در درون کتاب‌های موجود فقه، علاوه بر این دو امر، تحولات به اندازه‌ای است که اقتضا می‌کند که ابواب و کتاب‌های جدید در عرض و عداد این حدود شصت کتابی که در شرایع و کتب لمعه و کتب دیگر رایج و متداول ما مطرح هست، اضافه کنیم.

این توجه به مسائل نو، لااقل از این منظر سه مستوی دارد؛

- ۱- تک مسئله‌های جدید در هر بخش موجود
- ۲- فصل یا بخش‌های جدید در کتاب‌های موجود
- ۳- ابواب و کتاب‌های جدید است.
- ۴- تبویب و تنظیم مجموعه کتاب‌های فقهی است. (که این محل اختلاف است، فعلاً رایج‌ترین تبویب مرحوم محقق است که قبلاً سابقه داشته است، ایشان منظم‌تر کرده است.)

از جمله این کتاب‌های جدید، بحث روابط اجتماعی است که البته ریشه دارد، سابق در مقدمات که تشریح کردیم ریشه در اخلاق ما دارد و اخلاق اجتماعی، هم در پاره‌ای از موارد در فقه به تناسب مطرح شده است. این کتاب است که باید مستقل ارائه بشود. روابط اجتماعی، روابط میان‌فردی، اخلاق اجتماعی، یا هر چه بگوییم از منظر فقهی و احکام خمس، مجموعه موضوعات هست که اینجا باید توجه بشود

دلایل ایجاد کتاب در حوزه فقه روابط اجتماعی

البته این نکته هست که در آن مستوای سوم که گفتیم کتاب‌سازی‌های جدید در فقه، آن دو دلیل دارد

دلیل اول؛ تحولات جدید است، پیدایش مسائل در ساحت‌های جدید است.

دلیل دوم؛ این است که مسائلی وجود داشته است، پراکنده در فقه یا در غیر فقه، اما در دنیای امروز، آدم می‌بیند که نیاز است اینها را مستقل سازی کند.

دو عامل در آن مستوای سوم است که گفتیم باید کتاب‌سازی‌های جدید انجام بشود.



در تعلیم و تربیت، ما می‌گوییم یک کتاب تعلیم و تربیت نیاز داریم، آنجا هر دو عامل هست، هم مسائل متفرقه‌ای احیاناً در فقه یا اخلاق یا فقه بوده است که باید یک جایی منسجم بشود و هم اینکه انواع پرسش‌ها و مسائل نو، وجود داشته است که باید به آن پرداخته شود هر دو مؤثر است. در یک جایی عامل نوپدیدها بیشتر مؤثر است و در یک جاهایی تفرق همین مسائل موجود در فقه، اخلاق و جایگاه‌های متفاوت اقتضاء می‌کند که اینها تجمیع و تنظیم بشود. غالباً هم گاهی هر دو وجود دارد، منتهی گاهی آن تأثیر عامل اول بیشتر است و گاهی تأثیر عامل دوم بیشتر است.

سؤال: فقهی است یا اخلاقی است؟

پاسخ: فقهی است، دیگران را احترام بگذارید، یا توهین نکنید، این اخلاق است یا فقه است؟ الزام نمی‌خواهد مگر صلاة الجماعة الزام دارد، یک باب مفصل در فقه داریم، مستحب است، احکام خمس است، جاهایی ممکن است احکام وضعی متصور باشد، ملاک فقه این است، جاهایی که احکام خمس در آن متصور باشد، آن هم گفتیم شمول دارد، فعل اختیار ما من واقعة الا و لها حکم شرعی، این همان اشتباهی بوده است که الزام و غیر الزام را به طور کلی جدا می‌کردند و فقه را هم به غیر الزام در این مسائل اخلاقی، این جور که تصور می‌شده است، نمی‌پرداختند، در حالی که فرق نمی‌کند، صلاة الجماعة یک امر مستحب است در فقه هم پرداخته می‌شده است، مثلاً در قضاء آداب القاضی، مستحباتی که دارد، بخشی از آن واجب است، بعضی مستحب است

ضمن اینکه همه آن مستحب نیست آن‌ها که از اخلاق اجتماعی اینجا می‌آید بخشی واجبات و محرمات است، همان‌طور که در محورهای سابق دیدیم.

ما از باب شمول فقه نسبت به همه افعال که در آن احکام اباحه هم هست، حتی اثبات اینکه این مباح است کار فقه است، بحث بکنیم بگوییم این فعل در این زمینه مباح است، این کار فقه است، لازم نیست که ترجیح باشد، استحباب و کراهت باشد ممکن است به نحو تحریم یا وجوب الزام باشد، ممکن است به نحو ندب یا تنزیه و کراهت ترجیح باشد و ممکن است هیچ کدام نباشد، اباحه هم اباحه اقتضایی و لا اقتضایی دارد، ممکن است یک بحث فقهی اباحه لا اقتضایی بشود. باز هم فقه است این نباید ما را فریب بدهد از اینکه این همه مسائل مهم که در اخلاق مطرح شده است با نظر اجتهادی به آن‌ها نگاه نکنیم و تعیین حکم نکنیم.

راجع به این مسائل متعدد دیگری عرض کرده‌ام، در جاهای مختلف چه در مباحث و چه در سخنرانی‌ها، در باب فقه و اخلاق. در هر صورت این مانع نمی‌شود که اخلاق اگر موضوعاتی دارد، از منظر فقهی بحث نشود. منتهی در این چینش و ساز و کارهایی که ما عرض می‌کنیم اخلاق یک تفاوت‌هایی می‌کند، مرز اخلاق و فقه در افعال اختیاری، (لا اقل افعال غیر اختیاری، افعال غیر اختیاری ممکن است متعلق احکام بشود ولی آن فعلی که روی آن می‌آید باید اختیاری باشد، گاهی متعلق آن است که غیر اختیاری است) اختیاری باشد، همان وقت یا حتی بعد، آن هم می‌شود، الان کاری می‌کند می‌گوید بعد باید آن اقدام را انجام بدهید، در ضمان و امثال اینها. این نکته‌ای است که یادآوری است.



در این کتاب‌سازی‌های جدید یک نوع همان است که در مقدمات نکاح در این چهار پنج سال بحث کردیم و انجام دادیم، یک سلسله مباحثی در مقدمات نکاح آمده است که ربطی به نکاح ندارد، ولی چون در فقه جایی برای آن پیش‌بینی نشده بوده است آنجا ذکر کرده‌اند، البته با آن مباحث مساخت هم دارد. آن چیست؟ آن روابط خاص جنسیتی است، رابطه‌ای که انسان‌ها باهم دارند، به ویژه رابطه زن و مرد، از نظر نوع نگاه و تماس و ارتباط و اختلاط و امتزاج، این که نکاح نیست، این بستر نکاح است، پایه نکاح است.

می‌گویند روابط زن و مرد در نگاه اسلام این‌جور هست، یک استثنایی خورده است که آنجا توسعه وجود دارد که نکاح است، نکاح یک باب خاص می‌شود. آن مقدمات ظرفیت این را دارد که مستقل دیده شود.

دیگر کمتر از کتاب ودیعه، یا کتاب‌های جمع‌وجوری که در شرح لمعه ملاحظه کردید، نیست، شاهد این است که ما چهار پنج سال این مقدمات نکاح را بحث کردیم و تمام هم نشد.

منتهی ساختار آن را ریخته‌ایم در تقریر و تحریرها اگر دوستان زحمت بکشند، آن را تکمیل می‌کنیم. یک منظومه چهار پنج جلدی کتاب روابط جنسیتی یا علاقات الرجل و المرأة می‌شود.

این انواع کتاب‌سازی‌های جدید است که در تنظیماتی که در سخنرانی‌ها عرض کردم بین ده تا بیست کتاب جدید با محتوای جدی واقعی قابل خلق و ابداع در منظومه فقه ما هست.

فقه را هم زنده‌تر می‌کند، چون یک ابوابی است که با زندگی مردم سر و کار دارد، می‌بیند که جا دارد، الان خیلی از مسائلی که استفتاء می‌کنیم، پراکنده است، در حالی که مسائلی است که دائم با آن سر و کار داریم. این دلیل این است که کتاب موجود نقص‌هایی در تبویب و تنظیم و البته قبل از آن در تحقیق و تولید دارد.

این یک بحث کلی است که از حدود سی سال قبل من این را مطرح می‌کردم و به تدریج مقداری پخته‌تر شده است و یک مقداری هم فقه معاصر تا آنجا که میسر باشد به این سمت سوق می‌دهیم که کتاب‌های جدیدی تولید بکند.

این بیست جلد جدیدی که آمده است که در بیروت هم چاپ شده است بخشی از آن از این قبیل است.

این یک مبحث که کتاب‌سازی‌های جدید بر اساس هم تنوع موضوعات نوپدید و هم تفرق در کتاب‌های موجود که باید تجمیع بشود و کتاب جدید برای آن تولید بشود.

البته کار فقه معاصر هم به مسائل مستحدثه می‌پردازد و هم ممکن است فصولی به کتاب‌های موجود بیفزاید و هم یک زمینه‌ای فراهم می‌کند برای بازتولید یا تولید کتب و ابواب جدید در فقه.

این بحث ما در این منظومه بحث کلی قرار می‌گیرد، یکی از آن ده بیست کتاب همین بخش می‌شود.

فقه الاخلاق، فقه الصفات است، اینها همه در افعال اخلاقی است ولی صفات یعنی فضائل و رذایل مستقیم در فقه نمی‌آید، اینکه این فضیلت است یا رذیلت است؟ این یک بحث کاملاً اخلاقی است

ولی چون اکتساب و اجتناب آن یک رفتار اختیاری است، از آن حیث داخل در فقه می‌شود آن یک باب دیگری می‌شود.

آنجا سخن این است که حسد و کبر و کذا و کذا در فقه گفته می‌شود رذیلت هستند، یا اخلاص و ایثار گفته می‌شود فضیلت هستند، منتهی این را که اخلاق ترسیم می‌کند با طول و تفصیلی که دارد که بحث اخلاقی است ما اکتساب و اجتناب بکنیم، این اکتساب و اجتناب یک عمل اختیاری ماست و احکام خمسة دارد که می‌گوییم پنج فعل اینجا حداقل دارد.



۱- ایجاد این فضیلت

۲- اعدام این رذیلت

۳- کاهش اینها

۴- افزایش اینها

این ایجاد و اعدام و تقلیل و مضاعف‌سازی، همه فعل‌های اختیاری است، این هم یک بحث است و فقه هم باید راجع به این داوری بکند، ولی خود این دامنه وسیعی دارد و ما آن را با روابط اجتماعی مخلوط نکردیم.

می‌گوییم روابط اجتماعی خود یک کتابی است چون دامنه زیادی دارد و آن فقه صفات یا فضیلت و رذیلت با این منظر فقهی یک باب دیگری است.

این تنظیم را ممکن است کسی بگوید ما یک فقه الاخلاق داریم، اینها چند فصل آن است ولی به دلیل وسعت، راه دوم درست است و آن این است که اینها را دو کتاب فقهی بدانیم.

البته با این نگاهی ما از دل اخلاق دو سه تا چهار تا کتاب فقهی استخراج می‌کنیم، معنای این نفی علم اخلاق نیست، گاهی این جور تصویر شده است که پس علم اخلاق چیزی برای آن باقی نمی‌ماند.

علم اخلاق باقی می‌ماند در آن گزاره‌های توصیفی از منظر عقلی یا از منظر شرعی مادامی که توصیفی هست، توصیفاتی که غالباً جزء مبادی فقه هم می‌شود، یک جوری یک بخش عمده‌ای از توصیفیات اخلاق باقی می‌ماند و آن‌ها بنا بر قاعده ملازمه و امثال آن‌ها و تولید تجویز از توصیف، نوعی از مبادی فقه می‌شود البته با دو سه قاعده.

اخلاق مادامی که در شریعت قرار نگیرد با یک نگاه عقلانی و عقلایی، واقعاً در همه جاهای دیگر باید این جور باشد، باید و نیایدی باید بگوید، واقعاً هم هست، عقل و عقلا این را می‌گویند.

تفاوت اخلاق شرعی با اخلاق سکولار

ولی وقتی اخلاق در شریعت می‌آید، مرز آن به فقه نزدیک می‌شود، شریعت حتی آن حرف عقلی یا عقلایی که اخلاق می‌گوید، اخلاق سکولار می‌گوید، در منطق ما باید در منظومه تفکر اسلام باید قرار بگیرد که عقل اگر عقل مستقل باشد می‌گوید من هم قبول دارم و همان می‌شود مبنای فقه. بنا بر این که قاعده ملازم را عام یا خاص بپذیریم که البته ما هم با یک منطق خاصی می‌پذیریم ولی نه با آن منطقی که رایج است

اما آن داوری‌های اخلاق سکولار با ما جدا می‌شود برای این است که آن می‌گوید زن و مرد فرقی ندارد، او می‌گوید داوری عقل قطعی نیست، آن یک امر عقلایی یا عقل ناقصی است که بشر می‌گوید لذا در اخلاق، حقوق بشر را به آن شکل می‌گوید، یا کذا می‌گوید آن باید در دستگاه شریعت قرار بگیرد.

دستگاه ما نسبت به مستقلات عقلیه که در اخلاق می‌آید تسلیم است، لاقلاً مقابله‌ای ندارد.

اما نسبت به آن جاهایی که احکام عقلایی آمده است که ظنیات است، یا احکام ظنی عقل آمده است یا سیر عقلاییه رایج معاصر یا غیر معاصر آمده است، نسبت به آن‌ها ردع و تأیید می‌تواند داشته باشد از این جهت است



لذا وقتی می‌بینید جامع السعادات و احیاء العلوم و طهارت الاعراب و سلسله کتب اخلاقی را ملاحظه بکنید، تفاوت آن‌ها با اخلاق‌های غیردینی این است که یک مقداری نگاه دینی را آورده‌اند، ولی ما می‌گوییم این کم است. آن باید در منطق اجتهادی قرار بگیرد آنجا که فعل اختیاری سر و کار پیدا می‌کند.

آنجا که سر و کار پیدا نمی‌کند و توصیفیات است، توصیفیات آن هم باید با توصیفیات کتاب و سنت تکمیل و تتمیم بشود که تا حدی علمای اخلاق این کار را کرده‌اند، یعنی اخلاق ارسطویی و یونانی را نگاه که بکنید، طبعاً این آیه و روایت در آن نیست ولی ما آیه و روایت آمده و یک جاهایی هم کم و زیاد کرده است، متفاوت از اخلاق یونانی شده است.

تفاوت اخلاق شیعی با اخلاق سنی

کما اینکه اخلاق شیعی با اخلاق اهل سنت در یک درصدی و مناطقی فاصله یا تفاوت دارد این هم باید احیاء العلوم و مهجه البیضاء را ببینید.

کار مرحوم فیض این است که همان دستگاه احیاء العلوم را گرفته است، واقعاً الفضل لمن سبق، آن طراحی احیاء العلوم غزالی با همه اشکالاتی که غزالی دارد با تفاوت‌های عقایدی که با او داریم، کار بسیار ارزشمندی است، اما صاحب مهجه دید که در آن منطق چیزهایی آمده است که با منطق اهل بیت سازگار نیست، مقداری با تصوف سازگار است، مثلاً در عزلت و اجتماعی بودن عزلت از جامعه، اینجا یکی از جاهایی است که احیاء العلوم چیزهایی دارد که ایشان تفاوت دارد.

هفت هشت محور بسیار مهم دارد که احیاء از نگاه سنی و با یک دستمایه‌های تصوفی داوری کرده است اما در مهجه منطق شیعی شده است البته منطق شیعی که آن دستمایه اخباری‌گری معتدل دارد. چون مرحوم فیض اخباری معتدل و متعادلی است همان ممکن است کس دیگری در جای دیگر متفاوت بنویسد، البته احیاء العلوم هم با اخلاق یونانی مقایسه بکنیم آن هم شاکله آن در اخلاق یونانی است منتهی او آمده است نگاه اسلام و آیات و روایات را هم ضمیمه کرده است البته در اخلاق اشکال ما این است که خود ما شاکله‌سازی‌های جدید نداشته‌ایم، مرحوم آقای مصباح یک کارهایی کردند، آن کارهای نیمه و ناقصی است

مشکل کار این است که در حوزه جایگاه مستقل در تدریس و تدریس ندارد. مشکل ما این است که در کتاب‌های اخلاق این است که منطق اجتهادی نبوده است و این در افعال اختیاری آن باید در فقه بیاید، یعنی اجتهاد فقهی در آن فعال بشود.

در توصیفات هم اجتهاد کلامی در آن فعال بشود یکی از کارهایی که خیلی خلأ دارد این است که کسی با روش اجتهادی آیات و روایات را در گزاره‌های عقلی آن بررسی بکند، یک وقتی هم در کلان پروژه‌ای این را تعریف کردیم خود من در عهد شباب به این پرداختم، الان هم در این زمینه چیزهای زیادی در ذهنم هست، آیات و روایات، اما کار منقح انجام نشده است و این کار انجام بشود آن وقت فلسفه ما را مقداری تکان می‌دهد اینکه می‌گوییم اجتهاد، تعبیر قشنگ آن که آقای تبریزی، مرحوم استاد رضوان الله تعالی علیه می‌فرمودند، این است، دیگران هم گفته آن و ایشان این را برمی‌گزینند؛ تحصیل الحجه علی الحكم الشرعی ای الفرعی، ما می‌گوییم همین تعریف باید بیاید تحصیل الحجه علی المعرفة الشرعیه، برای یک گزاره توصیفی، گزاره اخلاقی، این نوع اجتهاد در آن‌ها هم لازم است.



منطق کلی ما در نوسازی و تولید کتاب‌های جدید فقهی چیست؟ و این کتاب روابط اجتماعی هم در کجا قرار می‌گیرد، یکی از آن ده منظومه کار جدید با این منطقی که اشاره کردم به شمار می‌آید.

مسئله دوم

این است که در روابط اجتماعی ما پنج محور را قبلاً بحث کرده بودیم ظاهراً بحث عدل و ظلم شد که یکی از آن سی چهل محور روابط اجتماعی است ولی چون دایره بسیار مهم دارد و احتمالاً در آینده در تنظیمات ما در اول قرار می‌گیرد و پایه چیزهای دیگر است، یک نگاه مستقلی به آن افکنده شد.

در این محور دوم آن فصول قبلی را هم یادآوری کنم، آن مباحثی که بحث کردیم؛ مبحث اول مبانی و نظریات حسن و قبح عقلی بود. پانزده نظریه را در حسن و قبح بررسی کردیم. مبحث دوم قاعده ملازمه بود که آن هم بحث شد.

مبحث سوم بحث‌های عقل نظری، مصالح و مفاسد و حکم شرعی بود، بین مصالح و مفاسد و حکم شرعی چیست در عقل نظری، در آن ملازمه عقل عملی است، مبحث سوم عقل نظری بود.

مبحث چهارم، نقش فلسفه و علم، به ویژه علم انسانی در کشف مصالح و مفاسد بود. این هم از مباحث بسیار مهم بود که اینجا بحث کردیم.

مبحث پنجم عبارت از عدل و ظلم بود.

در عدل و ظلم نهایتاً گفتیم که داوری عقل مبتنی بر این است که عدل و ظلم مبتنی بر یک داوری پایه‌ای‌تر عقل است و آن حق است، تا آن وقت عدل و ظلم معنا پیدا بکند.

پس حسن و قبحی که عقل بر عدل و ظلم سوار می‌کند این ریشه در یک حکم عمیق‌تری دارد و آن حکم عقل به حقوقی است که آن وقت حق را که حکم کرد، می‌گوید اعطای آن می‌شود عدل و سلب آن ظلم می‌شود و البته این را هم گفته بودیم که حق مراتب دارد، در یک درجاتی است که اعطای آن عدل می‌شود و سلب آن ظلم می‌شود و الا یک درجات غیر الزامی دارد که انجام آن به معنای کلی عدل است یا احسان است اما دیگر آنجا الزام نیست.

و گفتیم در منطق ما هم در آن بحث حقوقی که می‌گویند حقوق قراردادها است یا حقوق فطری یا پایه داریم، گفتیم بخشی از نظام حقوقی و اخلاقی ما با یک تأملی می‌گوییم بخش عمده آن طبیعی و یا فطری یا تکوینی است، یعنی ریشه در یک واقعیتی دارد یا لااقل ریشه در این دارد در این یک حکم عقلی که عقل می‌گوید اینجا حق است که آن حکم هم حتماً یک پایه‌ای دارد. یک نکته‌ای وجود دارد که در دستگاه عقل تبدیل به حق می‌شود و سپس تبدیل به آن حکم عدل و ظلم بودن می‌شود و فرمان دادن که گفتیم نفس یا عقل فرمان می‌دهد می‌گوید این کار را بکن و این کار را نکن.

نتیجه سوم مباحث قبل

این است که گفتیم چه نکته‌های پایه‌ای در تحلیل ارتکازات ما مبنای داوری عقل به وجود حق است که اینجا ما را نزدیک به احکام می‌کند، فعلاً احکام عقل مستقل و آن تبدیل به مسائل شرعی و ادامه بحث‌هایی که خواهیم داشت.



محور سوم در جمع‌بندی گذشته این است که آن نکات کلیدی که گفتیم حق ساز است در منطق عقل اینها بود که در چند جلسه بحث کردیم؛

۱- علیت، مالکیت و خالقیت یک موجودی برای یک موجود دیگر
۲- اضافه و تملک (نه حقیقی) یک نوع از اضافه و تملک که این حق را درست می‌کند، اموال و انفس و احیاناً آبروی یک شخص، چیزهایی که برای یک شخص است. این حریم درست می‌کند می‌گوید این حق اوست، سلب آن ظلم است، رعایت آن عدل است. این تملک‌ها و اضافاتی که به شخصی دارد که این مقداری رقیق‌تر از مالکیت حقیقیه است که اول بود. به نحوی ما این را جدا کردیم و واسطه در وجود را هم در اولی قرار دادیم و گفتیم مالکیت حقیقی یا وساطت در وجود مثل پدر و مادر و امثال اینها.

۳- احسان و انعام بود که قاعده شکر منع آنجا جاری می‌شد، محسن یک حقی به محسن الیه پیدا می‌کند
۴- پیمان‌ها، معاهدات و عقود بود، آنجا که آدم‌ها خود را ملتزم می‌کنند، چه عقد است، چه عهد است، پیمان است، با طیفی که دارد.

۵- اگر کسی امانات را به همان معاهدات برگرداند، آن است و اگر با تقریری به آن برگرداند، امانت و ائتمان است، ولی به احتمال قوی به آن برمی‌گردد.

همان‌طور که این پنجم ممکن است به قبلی برگردد.

۶- کرامت و شخصیت شخص است که این هم به قبلی‌ها برمی‌گردد.

آن چهار نکته را تا اینجا بحث کردیم که این تکرار ما سبق بود، جمع‌بندی ما سبق بود. از جلسه بعد بحث پنجم و ادامه بحث.